

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بحث اصلی پیرامون امکان اخذ قصد امر در متعلق است. به طور خاص، به تحلیل وضعیت‌های مختلفی پرداختیم، مثل اینکه شک داریم که آیا انجام یک واجب باید با قصد امر باشد یا خیر. محققین مانند آخوند خراسانی و شیخ انصاری در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی ارائه داده‌اند. ما معتقدیم اخذ قصد امر ممکن است، برخلاف نظر دیگران، و در مواردی که شک در تعبدی بودن یا توصلی بودن واجب وجود دارد، باید از اصل لفظی و اصل عملی برای تعیین حکم استفاده کرد. در خصوص مسأله شک در قصد امر، در حالی که در سوره انحلال تکلیف ممکن است، در مورد قصد امر این امر ممکن نیست، زیرا قصد امر از کیفیات عمل است و نمی‌توان آن را از اجزاء عمل جدا کرد. همچنین، تفاوت بین شک در محصل غرض و لزوم خروج از عهده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در نهایت، نظریه مختار در مقتضای اصل لفظی این است که هم اطلاق لفظی و هم اطلاق مقامی جریان دارد و مقتضای اصل عملی این است که در حالی که اخذ قصد امر ممکن است، لکن چون انحلال ممکن نیست، اصالة الاشتغال جاری است.

بررسی کلام محقق نائینی هنگام شک در شرطیت مباشرت در عمل

بحث در موضوع شک در «توصلی» و «تعبدی» به معنای دوم است. در اینجا باید در سه مقام مختلف بحث کنیم. مقام اول اینکه اگر واجبی که بر عهده مکلف آمده، توسط شخص دیگری غیر از مکلف انجام گیرد، شک می‌کنیم آیا آن واجب از ذمه مکلف ساقط می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا به سبب فعل غیر، واجب از ذمه مکلف ساقط خواهد شد یا نه؟ در این خصوص، محقق نائینی در دو فرض مختلف بحث کرده است: فرض اول این است که شخص دیگری به عنوان «نائب» عمل را انجام دهد و مسئله استنباه مطرح باشد. در این فرض، شخصی که بر او واجب است، فرد دیگری را به عنوان نائب خود قرار می‌دهد تا عمل واجب را انجام دهد. فرض دوم این است که شخص دیگری عمل را به طور تبرعی، بدون نیابت انجام دهد. ایشان می‌فرماید:

فنقول القسم الأول و هو السقوط بفعل الغير ينقسم [1] إلى السقوط بفعل الغير مع الاستنباه و بدونها. [2]

آقای خوئی در فرمایشات خود این تفکیک را ضروری نمی‌دانند، به گونه‌ای که حتی در بررسی‌ها و استنباط‌های ایشان، اساساً این تقسیم‌بندی وجود ندارد. با این حال، باید توجه داشت که بسیاری از مباحث ایشان به طور کلی متخذ از تحقیق محقق نائینی است، هرچند این تشقیق در کلام ایشان به طور صریح ذکر نشده است. مرحوم نائینی می‌فرماید که اگر فرض استنباه باشد، در اینجا باید حقیقت استنباه را بررسی کنیم. در حقیقت استنباه، دو مبنا وجود دارد.

مبنای اول در حقیقت نیابت

نخستین مبنا این است که وقتی شخصی فرد دیگری را نائب قرار می‌دهد، درست است که تکلیف از ذمه مستنوب (کسی که عمل را بر عهده دارد) و منوب عنه (کسی که عمل به جای او انجام می‌شود) ساقط می‌شود، اما حقیقت نیابت به این معنا نیست که

فعل نائب به منزله فعل منوب عنه تلقی گردد. ایشان می‌فرماید:

(أما) السقوط بالاستنابة فمقتضى الإطلاق عدمه فان تشريع الاستنابة ليس عبارة عن إيجاب العمل على المكلف أعم من المباشرة والتسبب بداهة أن عمل الغير ليس عملاً تسببياً للمستناب فيما إذا كانت إرادة النائب إرادة مستقلة و لم تكن تحت إرادته. نعم فيما إذا كانت كذلك كإرادة البهائم أو الصبيان يصح ذلك و يستند العمل إلى الغير. و اما فيما نحن فيه فليس هناك إلا إجارة و استنابة و العمل حقيقة للنائب و لا تقتضي الاستنابة ان يكون عمل النائب عمل المستناب و المستأجر؛ كما ان تشريعها ليس عبارة عن إيجاب العمل على المكلف أعم من كونه ببدنه الحقيقي أو التنزيلي بان يكون النائب منزلاً بدنه منزلة بدن المنوب عنه فان التنزيل مما لا يخطر ببال النائب و المنوب عنه أصلاً بل حقيقة تشريعها يرجع إلى إيجاب عمليين على المكلف على نحو التخيير كما هو الشأن في كل عمليين يكون أحدهما مسقطاً للآخر من دون أن يكون بينهما جامع عرفي و ان كان هناك جامع ملاكي و عليه فيكون الشك في السقوط مع الاستنابة راجعاً إلى الشك في ان وجوب العمل على المكلف هل هو على نحو التعيين أو التخيير و من المعلوم أن الإطلاق في المقام يعين التعيينية فان مقتضى الإطلاق ان العمل واجب سواء استناب أحداً أم لا و سيجيء إن شاء الله أن مقتضى الإطلاق قد يكون هو التوسعة و قد يكون هو التضيق.[3]

تشریع استنابه و تفاوت آن با تسبیب

محقق نائینی معتقد است تشریع استنابه به این معنا نیست که عمل بر مکلف واجب باشد، چه خودش به طور مستقیم عمل را انجام دهد و چه دیگری را سبب قرار دهد تا عمل را انجام دهد. چرا که بدیهی است که عمل غیر، تسبیب برای مستناب نیست. مبنای اول در حقیقت استنابه این است که عمل غیر به منزله عمل تسبیبی برای مستناب نیست. برای روشن‌تر شدن این مطلب، می‌توان یک تشبیه بیان کرد: در باب امر، عمل به عنوان تسبیب برای انجام فعل دیگری تلقی می‌شود. به این معنا که وقتی کسی به دیگری امر می‌کند و می‌گوید «افعل»، او با این امر اراده فرد دیگر را تحریک می‌کند تا عمل را انجام دهد. اما در باب نیابت، هیچ نوع تسبیبی در کار نیست.

به عبارت دیگر، در جایی که اراده نائب، اراده‌ای مستقل از اراده منوب عنه باشد، هیچ تسبیبی از سوی مستناب وجود ندارد. اگر بخواهیم مثالی بزنیم، فرض کنید که شخصی یک کودک غیرممیز را نائب خود می‌کند تا کتابی را بیاورد. در این حالت، اراده نائب، اراده‌ای است که به نوعی از اراده منوب عنه پیروی می‌کند. اما در شرایطی که نائب به طور مستقل اراده‌ای از خود دارد، مثل اینکه شخص بالغ عمل را به نیابت از مکلف انجام دهد، در این صورت عمل حقیقتاً به نائب تعلق می‌گیرد، و در این موارد، عمل مربوط به نائب است نه به مستناب.

در این فرض، در صورتی که استنابه به معنای مستقل بودن عمل نائب از عمل مستناب و منوب عنه باشد، تشریع استنابه به این معنا نیست که شارع عمل را به طور عمومی و بدون تفکیک بر مکلف واجب کرده باشد، اعم از اینکه مکلف آن را به صورت مباشر انجام دهد یا اینکه نائب خود را به عنوان جایگزین برای انجام عمل منصوب کند. چرا که نائب نازل منزله منوب عنه قرار نمی‌گیرد و عمل او به معنای انجام دادن عمل منوب عنه نخواهد بود.

حکم دوران امر بین تعیین و تخیر در فرض استنابه

در این حالت، اگر شخصی استنابه کند و اراده نائب اراده‌ای مستقل باشد، و عمل نائب هم عمل منوب عنه محسوب نشود، در این صورت، اگر شارع بخواهد عمل را بر مکلف واجب کند، باید به صورت تخیری جعل کند، به این صورت که بگوید یا خود مکلف عمل را انجام دهد و یا دیگری به نیابت از او عمل را محقق کند. در واقع، این همان تخیر است.

در این حالت، شک ما در اینکه آیا نائب می‌تواند این عمل را انجام دهد یا نه، به دوران امر بین تعیین و تخیر برمی‌گردد. به عبارت دیگر، ما در اینجا نمی‌دانیم که آیا شارع عمل را به طور معین برای مکلف واجب کرده است یا اینکه این عمل واجب شده به نحو تخیر بین مکلف و دیگری که به نیابت از مکلف انجام می‌دهد. در این وضعیت، روشن است که ما باید قائل به «تعیین»

شویم. به عبارت دیگر، اگر دیگری عمل را انجام دهد، این عمل از ذمه مکلف ساقط نخواهد شد. چرا که در این فرض، معیناً باید خود مکلف عمل را انجام دهد و نه دیگری.

در اینجا، مثالی مطرح می‌شود که به مسئله تعیین یا تخییر در واجب بودن عمل مربوط است. اگر در مورد قضاء نماز میّت شک کنیم که آیا این عمل معیناً بر ولد مذکر واجب است یا اینکه ولد مذکر می‌تواند نایب بگیرد تا این عمل را انجام دهد. مشابه این مسئله در مورد تجهیز میّت نیز وجود دارد، یعنی نمی‌دانیم که معیناً بر ولیّ میّت واجب است که او خودش میت را تجهیز کند یا اینکه ولیّ میّت می‌تواند نایب بگیرد.

در این موارد گفته می‌شود که این شک به دوران امر بین تعیین و تخییر برمی‌گردد. یعنی نمی‌دانیم که آیا قضای نماز میّت معیناً بر ولد اکبر واجب است یا اینکه او می‌تواند نایب بگیرد. در اینجا، اگر حقیقت نیابت را به این معنا بپذیریم که نایب اراده‌ای مستقل دارد و عمل نایب به منزله‌ی عمل منوب عنه نیست. به عبارت دیگر، در جایی که یک عمل می‌تواند مسقط عمل دیگری باشد از آن جهت که فعل در خارج محقق شده است ولو با عمل نایب، اما نایب نازل منزله منوب عنه قرار نمی‌گیرد، چنین شکی قابل طرح است. این شک به دوران بین تعیین و تخییر برمی‌گردد. در این دوران، اگر ما به مبنای تعیین اعتقاد داشته باشیم، این بدین معناست که باید خود فرد عمل را انجام دهد و اگر دیگری آن را انجام دهد، از ذمه فرد ساقط نخواهد شد.

فقدان قدر جامع عرفی بین فعل مکلف و فعل غیر

محقق نائینی در ادامه می‌فرماید که بین فعل ولی میت یا ولد مذکر و فعل غیر، هیچ «قدر جامعی» وجود ندارد. به عبارت دیگر، نمی‌توان گفت که یک قدر جامع عرفی بین این دو فعل وجود دارد. به عنوان مثال، در مسئله «اکرام العلماء»، اگر شخصی زید عالم را اکرام کند، یک امتثال مستقل است و اگر عمرو عالم را اکرام کند، این هم یک امتثال مستقل است. در این حالت، هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد اکرام زید باعث ساقط شدن تکلیف نسبت به عمرو می‌شود. این دو فعل به لحاظ تکلیف، هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارند. در مسئله مورد بحث نیز همین‌طور است؛ هر عمل یک امتثال مستقل است و هیچ قدر جامع عرفی بین آنها وجود ندارد. البته اگر دلیلی پیدا کنیم که یکی از این اعمال می‌تواند جایگزین دیگری شود، در این صورت می‌توان از «قدر جامع ملاکی» سخن گفت.

در نهایت، محقق نائینی تأکید می‌کند که اگر ما به مبنای «تعیین» اعتقاد داشته باشیم، یعنی اگر بگوییم شارع عمل را معیناً برای فرد واجب کرده است، استنباه در اینجا جایی ندارد. در این وضعیت، باید خود مکلف عمل را انجام دهد و اگر دیگری عمل را انجام دهد، از ذمه مکلف ساقط نخواهد شد. این همان دلیلی است که بر «تعیین» تکلیف به صورت مباحثی از طرف شارع در این فرض تأکید می‌شود. نتیجه این بحث، بر اساس مبنای «اصالة الاطلاق»، این است که عمل بر مکلف به صورت مباحثی واجب است و باید خود مکلف عمل را انجام دهد.

اشکال نائینی بر مبنای اول در حقیقت نیابت

اما در ادامه، محقق نائینی این مبنا را غلط می‌داند و بیان می‌کند که در حقیقت، نباید مسئله استنباه را به این نحو تفسیر کنیم که اراده نایب اراده‌ای مستقل از اراده منوب عنه است. ایشان می‌فرماید:

ولكن التحقيق عدم صحة رجوع الاستنباه إلى الوجوب التخييري أيضا لبداية عدم فراغ ذمة الولي بمجرد الاستنباه قطعاً فلا تكون طرفاً للوجوب التخييري شرعاً و لجواز التبرع في كل ما تدخله النيابة إجماعاً و لا معنى لكون فعل الغير من أطراف الوجوب التخييري. [4]

از نظر ایشان، رجوع استنباه به «جعل تخییری» صحیح نیست. چرا که بدیهی است که ذمه ولی (یا هر شخص دیگری که مسئول انجام عمل است) صرفاً با انجام استنباه و بدون انجام عمل توسط غیر، ساقط نمی‌شود. در مبنای تخییری، شارع باید بگوید که

این عمل واجب است یا برای تو یا برای دیگری. اما محقق نائینی می‌فرماید که ثبوتاً می‌دانیم که مجرد استنابه، بدون اینکه دیگری فعلاً عمل را انجام دهد، هیچ کارکردی ندارد و نمی‌تواند مبنای واجب تخییری قرار بگیرد. لذا، اگر شارع از ابتدا بگوید که این عمل واجب است یا تو یا دیگری، باید به این نکته توجه کنیم که «مجرد استنابه» نمی‌تواند مبنای واجب تخییری قرار بگیرد.

دلیل دوم نائینی بر رد مبنای تخییری، به اجماع بر جواز تبرع در هر موردی که نیابت در آن ممکن است برمی‌گردد. به عبارت دیگر، هر چیزی که قابلیت نیابت دارد، قابلیت تبرع هم دارد؛ یعنی هر چیزی که شخص می‌تواند به نمایندگی از دیگری انجام دهد، دیگران نیز می‌توانند این کار را تبرعاً انجام دهند.

سپس محقق نائینی به طور دقیق‌تر به بحث «قدر جامع» بین فعل مکلف و فعل غیر می‌پردازد و می‌فرماید که در مواردی که عمل واجب کفایی است، اگر یکی از افراد عمل را انجام دهد، قدر جامع محقق می‌شود، اما در سایر موارد، مانند این مثال که «نماز من» و «نماز زید» را به عنوان دو فعل مقایسه می‌کنیم، نمی‌توانیم «قدر جامع» برای امثال این دو عمل بیابیم. به عبارت دیگر، فعل من و فعل غیر هیچ «قدر جامع» برای امثال ندارند.

در نهایت، محقق نائینی پیشنهاد می‌کند که باید دست از تعریف نیابت به گونه‌ای که مطرح شد، برداریم و بگوییم نیابت یعنی تنزیل العمل به منزله عمل منوب عنه. در این صورت، فعل نائب به منزله فعل منوب عنه تلقی می‌شود. اینجا دوباره دقت‌های بیشتری از محقق نائینی مطرح می‌شود که در بحث‌های بعدی به طور مفصل‌تری مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این بخش، نتیجه‌گیری از مبنای اول این است که اگر استنابه را به آن نحو که پیش‌تر بیان شد تعریف کنیم، شک ما در نهایت به دوران بین تعیین و تخییر برمی‌گردد. پس از طرح شبهه ثبوتی در مورد تخییر و بیان اینکه یک طرف تخییر محال است، به این نتیجه می‌رسیم که در این حالت، اساساً مجالی برای دوران بین تعیین و تخییر باقی نمی‌ماند.

مبنای دوم در حقیقت نیابت

حالا نوبت به مبنای دوم می‌رسد. در این مبنا، نیابت را به گونه‌ای متفاوت معنا می‌کنیم و می‌گوییم که عمل نائب، همان عمل منوب عنه است. بر اساس این بیان، نائینی توضیح می‌دهد که عملی که بر ولی واجب است، سه جهت مختلف دارد:

فالحق ان حقيقة النيابة عبارة عن تنزيل العمل منزلة عمل المنوب عنه و فرض ان الفعل فعلة فيكون العمل الواجب على الولي فيه ثلث جهات (الأولى) الوجوب التعييني من جهة المادة و هو نفس الصلاة مثلا مع قطع النظر عن مصدرها بمعنى أن المولى يريد أصل وجود الصلاة في الخارج و لا تسقط بمجرد الاستنابة (الثانية) التخيير من جهة المصدر بمعنى أن الولي مخير بين إصدارها بالباشرة و إصدارها بالاستنابة (الثالثة) الوجوب المشروط بعدم فعل الغير كما سنبينه في القسم الثاني إن شاء الله تعالى فإذا شك في واجب أنه يسقط بفعل الغير مع الاستنابة أم لا فمرجعه إلى الشك في الوجوب التخييري من جهة المصدر و من الواضح أن نفس توجه الخطاب إلى المكلف من دون تقييد يرفع الشك من هذه الجهة و يجعله ظاهراً في الوجوب التعييني و هذا الظهور أقوى من ظهور الصيغة في التعيين من جهة المادة كما هو واضح.[5]

جهت اول، وجوب تعیینی از حیث ماده است. یعنی این عمل معیناً واجب است و جایگزینی ندارد. به عنوان مثال، در قضای نماز میت، این عمل به طور معین واجب است؛ یعنی واجب بودن خود نماز، به صرف وجود آن به عنوان «قضا»، از نظر شارع ثابت است و اما اینکه چه کسی این نماز را انجام دهد اهمیت ندارد. این نشان می‌دهد که مولا اراده کرده است که اصل وجوب نماز در خارج تحقق یابد. بنابراین، وقتی ولی می‌خواهد نماز قضا را بخواند، صرف استنابه به هیچ وجه نمی‌تواند جایگزین این عمل شود.

جهت دوم، تخییر از حیث جهت صدور است. اگر قبول کنیم که نماز را می‌توان به صورت نیابتی انجام داد، آنگاه باید تخییری

بودن را از جهت صادرکننده عمل (انجام‌دهنده عمل) در نظر بگیریم. در این حالت، مشخص نیست که نماز باید از سوی ولی صادر شود یا از سوی نائب. با این حال، در جهت اول، چون اصل وجوب نماز برای مولا ثابت است، مجرد استنباط همچنان بی‌فایده است. اما در جهت دوم، در صورتی که نیابت پذیرفته شده باشد، تخییر از حیث جهت صدور باقی خواهد ماند.

جهت سوم، اشتراط عمل به عدم فعل الغیر است. به این معنا که وجوب مشروط به این است که دیگری عمل را انجام ندهد. به عبارت دیگر، این وجوب به صورت مشروط قرار می‌گیرد و به عدم فعل غیر وابسته است. محقق نائینی می‌فرماید که در چنین تفسیری، این سه جهت در فعل نائب وجود دارد.

حکم مسئله استنباط بنا بر تفسیر دوم

حال، ایشان می‌فرماید که اگر شارع عمل را واجب کرده باشد و ما ندانیم که آیا می‌توانیم نائب بگیریم یا نه، باید این شک را به شک در وجوب تخییری از جهت «مصدر» نسبت دهیم. یعنی شک داریم که آیا از نظر مصدر، می‌توان قائل به تخییر شد یا خیر؟ در نهایت، محقق نائینی تأکید می‌کند که ظهور خطاب به مکلف بدون قید، شک را از این جهت رفع می‌کند و این ظهور در خطاب، قوی‌تر از ظهور در ماده است. به عبارت دیگر، وقتی شارع خطاب به مکلف می‌کند و بدون قید می‌گوید «اقض»، این ظهور در واجب بودن عمل، قوی‌تر از آن است که بگوییم واجب بودن عمل از نظر ماده اقتضا دارد که فقط از شخص مکلف صادر شود. این نکته نشان‌دهنده دقت ایشان در تحلیل مسئله است.

در این بخش، محقق نائینی دو مبنای مختلف را در فرض استنباط مطرح کرده است. در نتیجه هر دو مبنا، شک به دوران بین تعیین و تخییر می‌رسد، اما در مبنای اول، از یک جهت به «اصالة التعین» اشاره می‌کند و در مبنای دوم، از جهتی دیگر. نهایتاً نتیجه اینکه در هر دو حالت، شک در تعیین یا تخییر میان انجام عمل توسط خود مکلف یا دیگری وجود دارد.

مسئله شک در سقوط تکلیف به فعل غیر بدون استنباط

در ادامه، محقق نائینی به بحث «تبرع» بدون استنباط پرداخته و توضیح می‌دهد که وقتی یک فرد بدون نیابت، عملی را انجام می‌دهد، مانند اینکه دینی که بر ذمه شخصی است را دیگری تبرعاً پرداخت می‌کند، این عمل بی‌فایده است. به عبارت دیگر، فرض می‌شود که شخص مدیون هیچ نیابتی به دیگری نداده است و عمل دیگری به صورت تبرعی انجام می‌شود. ایشان می‌فرماید که در این صورت، «اطلاق صیغه» این عمل را نفی می‌کند و در واقع، این فعل بی‌اثر است و کالعدم است. ایشان تصریح می‌کند:

(و اما) السقوط بفعل الغير من دون الاستنباط فينبغي إطلاق الصيغة أيضاً فان مرجعه إلى كون فعل الغير رافعا للموضوع أو لملاکه مثلاً إيجاب القضاء على ولی الميت أو إيجاب أداء الدين على المكلف مشروط عقلاً ببقاء موضوعه و هو اشتغال ذمة الميت أو المديون فإذا فرضنا سقوط اشتغال الذمة بالصلاة أو الدين بصلاة المتبرع أو أدائه فلا موضوع لإيجاب القضاء أو أداء الدين أصلاً فلا محالة يكون التكليف بالقضاء أو الأداء مشروطاً بعدم فعل الغير فإذا شككنا في السقوط بفعل الغير فمرجع الشك إلى الشك في اشتراط الخطاب و عدمه و إطلاق الخطاب ينفي الاشتراط و يثبت كونه مطلقاً. [6]

محقق نائینی می‌فرماید در اینجا، شک ما به این موضوع بازمی‌گردد که آیا عمل دیگری می‌تواند موضوع تکلیف یا ملاک حکم را از بین ببرد یا نه؟ مثلاً در مورد ادای دین، وقتی دیگری تبرعاً دین را پرداخت می‌کند، دیگر موضوع تکلیف (دین بر ذمه شخص) از بین می‌رود و حکم به طور طبیعی منتفی می‌شود. در اینجا، بقاء حکم، عقلاً مشروط به بقاء الموضوع است؛ یعنی حکم زمانی باقی است که موضوع آن باقی باشد. به همین دلیل، زمانی که دین پرداخت می‌شود و ذمه شخص بری می‌شود، دیگر تکلیفی برای او وجود ندارد.

اما در فرض بحث، ما نمی‌دانیم که آیا به سبب فعل غیر، موضوع تکلیف باقی می‌ماند یا نه؟ آیا ملاک حکم از بین رفته است یا

نه؟ در اینجا، «اصالة الاطلاق» حکم می‌کند که تکلیف همچنان به قوت خود باقی است، یعنی با فرض اینکه فعل غیر انجام شده است، هنوز تکلیف اصلی از بین نرفته و باید آن را انجام داد، مگر اینکه دلیل خاصی بر از بین رفتن موضوع یا ملاک حکم وجود داشته باشد. در نهایت، شک در این موارد، به دلیل «اصالة الاطلاق»، به معنای باقی بودن تکلیف است و تا زمانی که دلیل قطعی بر سقوط تکلیف نداشته باشیم، حکم همچنان برقرار خواهد بود.

اشکال و جواب

ممکن است مستشکلی بگوید که بر اساس آنچه که پیش‌تر به ما آموخته‌اند، حکم نمی‌تواند در مورد وجود یا عدم موضوع سخن بگوید. در اصول فقه گفته‌اند که حکم همیشه همراه با یک موضوع است، و حکم نمی‌تواند خودش موضوع را اثبات کند یا دایره آن را تعیین نماید؛ بلکه باید دلیل دیگری برای اثبات موضوع وجود داشته باشد. مستشکل می‌پرسد که چگونه می‌توان بقاء الموضوع را با استفاده از اطلاق خطاب اثبات کرد، چرا که به نظر می‌رسد با تحقیقی که محقق نائینی در مسئله بیان کرد هاست، با خود حکم، موضوع نیز ابقاء شده است. محقق نائینی در بیان اشکال و جواب آن می‌فرماید:

(فان قلت) علی ما ذکررت فالشک فی السقوط بفعل الغیر يرجع إلى الشک فی بقاء الموضوع و عدمه و من الواضح أنه لا إطلاق للخطاب بالإضافة إلى وجود موضوعه و عدمه بل هو مشروط به عقلا فلا يمكن دفعه بالإطلاق (قلت نعم) و لكن بقاء الموضوع و عدمه يستكشف من السقوط بفعل الغیر و عدمه و بقاء الموضوع و عدمه فیما نحن فيه تابع لجعل الشارع و سيجيء إن شاء الله أن کل موضوع شرط و کل شرط موضوع فإذا أثبتنا بإطلاق الخطاب أن التکلیف غیر مشروط بعدم فعل الغیر فاستكشف من هذا بقاء الموضوع قهراً و غرضنا من التمسك بالإطلاق هو التمسك به من جهة عدم الاشتراط بعدم فعل الغیر الملازم لبقاء الموضوع عقلا لا التمسك به من جهة بقاء الموضوع و عدمه بهذا العنوان.[7]

در پاسخ به این اشکال، محقق نائینی توضیح می‌دهد که بقاء الموضوع معلول این است که آیا خود خطاب باقی است یا نه. در واقع، او می‌گوید که اگر بقاء الموضوع را مستقیماً از خود خطاب بخواهیم، اشکال وارد است. ولی در اینجا، نمی‌گوییم که بقاء الموضوع از خود خطاب به طور مستقیم قابل اثبات است، بلکه می‌گوییم که باید بررسی کنیم که آیا عمل غیر (تبرعاً) می‌تواند موضوع تکلیف را از بین ببرد یا نه. یعنی وقتی کسی به جای دیگری عمل را انجام می‌دهد، آیا این عمل باعث می‌شود که موضوع تکلیف ساقط شود یا خیر؟

محقق نائینی نتیجه‌گیری می‌کند که اصالة الاطلاق حکم می‌کند که به دلیل فعل غیر، موضوع تکلیف ساقط نخواهد شد و باقی خواهد ماند. بنابراین، اگر موضوع باقی بماند، حکم نیز باقی خواهد بود و خطاب همچنان معتبر است. به همین دلیل، شخص مکلف باید خود عمل را انجام دهد، چرا که هیچ دلیلی مبنی بر سقوط تکلیف به دلیل فعل غیر وجود ندارد.

در نتیجه، ایشان توضیح می‌دهد که تمام این بحث‌ها مقتضای اصل لفظی بود. در نهایت، نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که در این بحث‌ها، دوران بین تعیین و تخییر مطرح شده است و «اصالة التعینیه» به معنای این است که فعل غیر، چه به نحو نیابتی یا تبرعی، فایده‌ای ندارند. به عبارت دیگر، خود شخص باید عمل را انجام دهد. ایشان به عنوان حاصل بحث می‌فرماید:

(فتحصل) من جمیع ما ذکرنا أن مقتضى الأصل اللفظي فيما إذا شك في سقوط واجب بفعل الغیر بالاستثناء أو بدونها هو عدم السقوط لإطلاق الصيغة في التعینیه من جهة المصدر و عدم اشتراطه بعدم فعل الغیر له.[8]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]- لا وقع لهذا التقسيم فيما هو المقصود في محل الكلام فان أصالة عدم السقوط بفعل الغیر من جهة الإطلاق أو من جهة

الأصل العملي إنما هي في كلا القسمين بملاك واحد و هو ظهور الكلام في مطلوبية المادة الصادرة من المخاطب مثلاً فكما ان قولنا صام زيد له ظهور في صدور الصوم من نفس زيد فكذا قولنا فليصم زيد له ظهور في مطلوبية الصوم الصادر منه و عليه فإذا كان المولى في مقام البيان و لم ينصب قرينة على اشتراط الوجوب بعدم صوم غيره فيتمسك بإطلاق كلامه في دفع احتمال الاشتراط المزبور و إذا لم يكن هناك إطلاق فالمرجع هو استصحاب بقاء التكليف ما لم يتم دليل على حصول الغرض بفعل الغير.

[2] - محمدحسين نائيني، أجود التقريرات، با ابوالقاسم خويي (قم: مطبعة العرفان، 1352)، ج 1، 97.

[3] - همان، 97-98.

[4] - همان، 98.

[5] - همان، 98-99.

[6] - همان، 99.

[7] - همان.

[8] - همان.

منابع

- نائيني، محمدحسين. أجود التقريرات. با ابوالقاسم خويي. ٢ ج. قم: مطبعة العرفان، 1352.